## پیشخوان

«اندیشه سیاسی شهید آیت‌الله مرتضی مطهری» در آیینه یک اثر نوانتشار

### نگاه استاد به رموز تداوم و آفات انقلاب اسلامی

■ محمدرضا کائینی

متفکر شهید آیت‌الله استاد مرتضی مطهری، در جمله آن طیف از اندیشمندان دینی معاصر است که کماکان مورد اقتدای بخش زیادی از پویندگان طریق معرفت قرار دارد. تأیید مطلق امام خمینی از آثار آن بزرگ و نیز گره‌گشایی این کتب از مسائل جاری جامعه اسلامی موجب شده تا میراث آن عالم گرانمایه، همچنان در معرض توجه اهالی اندیشه باشد و بر آن گرد زمان ننشیند. بخش مهمی از آورده‌های شهید مطهری را افکار سیاسی وی تشکیل می‌دهد. پرداختن به این موضوع به‌رغم آنکه در آثار متنوعی از استاد دیده می‌شود، اما در برخی کتب که در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی به نگارش درآمده یا سخنرانی‌هایی که در آن دوره انجام شده، مورد توجه بیشتری قرار گرفته است. به واقع آیت‌الله مطهری براساس روزآمدی تولیدات فکری خویش با بالاگرفتن موج تغییر در جامعه ایران بیشتر به اندیشه سیاسی توجه نشان داد و به ارائه اصول اسلامی در این‌باره پرداخت. «اندیشه سیاسی استاد شهید آیت‌الله مرتضی مطهری» توسط دکتر ملیحه رمضانی و دکتر روح‌الله رمضانی گرمه خانی تألیف شده و مرکز اسناد انقلاب اسلامی به انتشار آن همت گماشته است. تارنمای ناشر در بیان مختصات این اثر پژوهشی، به نکات ذیل اشارت برده است:

«کتاب اندیشه سیاسی استاد شهید آیت‌الله مرتضی مطهری، توسط مؤسسه فرهنگی هنری و انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی روانه بازار نشر شد. این کتاب در سه بخش به بررسی اندیشه سیاسی شهید آیت‌الله مرتضی مطهری می‌پردازد.

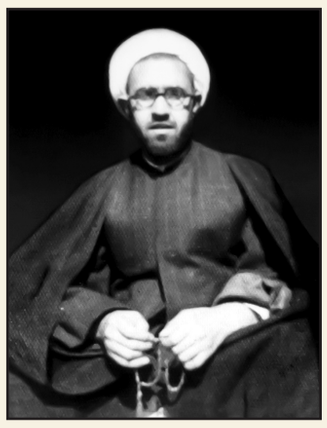

دهه ۳۰. قم، شهید آیت‌الله مرتضی مطهری در دوره تحصیل

بخش اول با عنوان مبانی و مبادی اثرگذار بر شکل‌گیری اندیشه سیاسی شهید مطهری از دو فصل تشکیل شده است. در فصل اول تلاش می‌شود، مهم‌ترین ویژگی‌ها، شرایط خانوادگی، اجتماعی، سیاسی و فکری که شهید مطهری با آن مواجهه بوده و در اندیشه‌پردازی او نقش داشته است، مورد مطالعه قرار گیرد. در فصل دوم نیز مهم‌ترین اساتید تأثیرگذار در شکل‌گیری مبانی فکری و اندیشه‌ای استاد مطهری، مورد بررسی قرار می‌گیرد. بخش دوم با عنوان مبانی فکری اندیشه سیاسی شهید مطهری در حقیقت بخش پایه‌ای این پژوهش محسوب می‌شود. این بخش مهم‌ترین بخش یا به‌عنوانی پایه‌ای برای مطالب فصول دیگر است. این بخش از سه فصل با عناوین مبانی هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه اندیشه‌شهید مطهری، فلسفه، فقه و کلام شهید مطهری و نیز انسان‌شناسی سیاسی شهید مطهری تشکیل شده است. در این سه فصل بنیان توحیدی و به موازات آن جایگاه ارزشمند انسان در اندیشه شهید مطهری مورد بررسی قرار می‌گیرد. در بخش سوم، سیاست و حکومت اسلامی در اندیشه‌سیاسی شهید مطهری عنوان گرفته است. در این بخش با توجه به مبنای توحیدی اندیشه آیت‌الله مطهری، ایمان به خدا به عنوان پایه‌ای برای زندگی اجتماعی و سیاسی نظام سیاسی مطلوب ایشان و عناصر اصلی آن می‌باشد. در ادامه به موضوع انقلاب و انقلاب اسلامی و ماهیت و ابعاد آن، از دیدگاه ایشان پرداخته می‌شود. عوامل مؤثر در تداوم انقلاب اسلامی و همچنین آفت‌های انقلاب از دیگر موضوعاتی که در این بخش مورد بررسی قرار می‌گیرد. گفتنی است این اثر در زمره آثاری است که به بهانه یکصدمین سال باز تأسیس حوزه علمیه قم از سوی مرکز اسناد انقلاب اسلامی به بازار نشر عرضه می‌شود. شما می‌توانید این کتاب را با قیمت ۱۳۰ هزار تومان از فروشگاه مرکز اسناد انقلاب اسلامی واقع در خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، نبش مجتمع ناشران تهیه کنید یا از صفحه منشورات سایت مرکز سفارش دهید...»

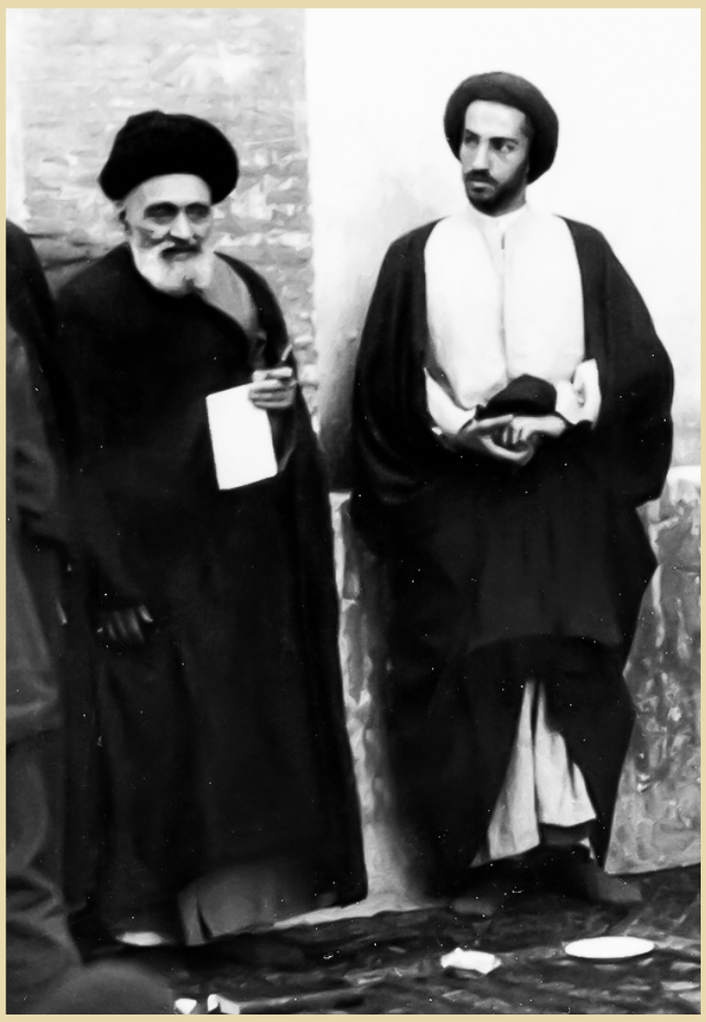

۱۳۲۷. شهید سیدمجتبی نواب صفوی در کنار آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی

اضلاع نهضت ملی ایران و فرجام آنان در آیینه خاطرات آیت‌الله دکتر احمد بهشتی

# فرجام ملّیون نشان داد حذف مذهب به شکست می‌انجامد

■ نیما احمدپور

**در روزهای پیش روی، به سالروز ملی‌شدن صنعت نفت ایران می‌رسیم. از سوی دیگر اسفندماه، موسم دیگر وقایع مربوط به این رویداد تاریخی نیز هست. اعدام انقلابی حاجعلی رزم‌آرا، درگذشت دکتر محمد مصدق و درگذشت آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی، در عداد این رخدادهاست. در مقال پی آمده کارنامه برخی اضلاع این نهضت را در آیینه خاطرات آیت‌الله دکتر احمد بهشتی بازخوانی و تحلیل کرده‌ایم. امید آنکه مفید و مقبول آید.**

■■■

### ■ آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی و شکل‌گیری نهضت ملی ایران

آیت‌الله دکتر احمد بهشتی در آغازین فراز از خاطرات خویش از نهضت ملی ایران، به نقش تاریخی زنده‌یاد آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی در شکل‌گیری نهضت ملی ایران پرداخته است. وی رهبری آن عالم پرآوازه را در امتداد نقش‌آفرینی عالمان دین در طول تاریخ معاصر قلمداد می‌کند و بر این باور است:

«مرحوم آیت‌الله کاشانی در شکل‌گیری نهضت ملی شدن صنعت نفت و همچنین در گسترش و نهایتاً پیروزی این نهضت، نقش مهم و اساسی داشت. البته نقش دیگران هم قابل‌انکار نیست. در حقیقت با هماهنگی و همفکری همه نیروهای مذهبی و ملی بود که این نهضت به ثمر نشست و ثروت و سرمایه اساسی مردم از غارت و چپاول بیگانگان نجات یافت، با این حال نباید از این نکته غفلت کرد که نفوذ معنوی مرحوم آقای کاشانی بود که مردم را به صحنه مبارزه کشاند و این پیروزی را رقم زد. در مبارزات و پیروزی‌های گذشته ملت ایران هم حضور و رهبری روحانیت راهگشا بود. در نهضت تنباکو با رهبری مرحوم آیت‌الله‌العظمی میرزای شیرازی، دست استعمارگران از کشور قطع شد. اگر حضور آن سید بزرگوار و حکم تاریخی‌اش نبود، قطعاً پیروزی حاصل نمی‌شد یا با مشکلات و دشواری‌های زیادی همراه می‌شد.

نهضت مشروطیت هم با حمایت و هدایت روحانیون و مراجع عالیقدر نجف به ثمر رسید. اگرچه بعداً با نفوذ روشنفکران غرب‌زده، این نهضت از مسیرش منحرف شد و روحانیت کنار کشید، به دنبال آن مردم و توده متدینین هم کناره‌گیری کردند و اوضاع مثل قبل، بلکه بدتر از آن شد. در انقلاب اسلامی هم رهبری و نقش روحانیت، بر کسی پوشیده نیست. در این نهضت روحانیت به رهبری حضرت امام خمینی(ره)، هم علت محدثه و پدیدآورنده قیام بود و هم در استمرار و پیروزی انقلاب علت مبقیه و محافظ بود. مرحوم آیت‌الله کاشانی از شخصیت‌های بسیار مقاوم در مبارزه و جهاد علیه استبداد و استعمار بود. زندگی سیاسی ایشان، نشانگر تلاش مستمر و طولانی آن بزرگوار در این زمینه است. تبعید به لبنان در خارج از کشور، تبعید به قلعه فلک‌الافلاک در داخل کشور و مبارزات طولانی و تحمل فشارهای سنگین جسمی و روحی از سوی رژیم و عواملش، هیچ‌گاه نتوانست مقاومت و پایداری آن بزرگمرد را در هم بشکند. حضرت امام در این زمینه خاطره‌ای شنیدنی دارند؛ موقع تبعید آقای کاشانی به قلعه فلک‌الافلاک، به طریقی خودم را به خرم‌آباد رساندم و به دیدار ایشان رفتم. مأموری که همراه ما بود به آقای کاشانی گفت آقا! چرا در سیاست دخالت می‌کنی و به جای اینکه سر پیری در آسایش و آرامش باشی، خودت را به زحمت می‌اندازی و در گوشه این قلعه با مشقت زندگی می‌کنی؟ آقای کاشانی هم طنز معروفش را چاشنی کلامش کرد و گفت خیلی خری! اگر من در سیاست دخالت نکنم و نگران سرنوشت ملتم نباشم، پس چه کسی دخالت کند؟... خود ایشان به صراحت فرموده بود من از ۲۴ سالگی مبارزه‌ام را با استعمار انگلیس شروع کردم و تا پایان هم ادامه خواهم داد و هرگز فشارها باعث نخواهند شد تا از اهدافم دست بردارم...»

### ■ فداییان اسلام و تقید به اخذ اجازه از مراجع تقلید در فعالیت‌ها

شاگردان و پروردگان آیت‌الله العظمی سیدنورالدین الهاشمی الحسینی به دلیل همکاری استاد با شهید سیدمجتبی نواب صفوی و اعضای فداییان اسلام از کارنامه این جریان دینی- سیاسی ارزیابی واقع‌بینانه‌ای دارند. آیت‌الله دکتر احمد بهشتی که در زمره این طیف قلمداد می‌شود، در این فقره معتقد است:

«آنطور که از اسناد و مدارک برمی‌آید، ارتباط مرحوم آیت‌الله کاشانی با جمعیت فداییان اسلام نزدیک و محکم بود. به نظر می‌رسد که مرحوم آقای کاشانی، رهبری معنوی فداییان اسلام را به عهده داشت و این جمعیت در موضوعات مهم و سرنوشت‌ساز کشور، مثل از میان برداشتن مهره‌های سرسپرده رژیم، از آن بزرگوار و علما و مراجع دیگر کسب تکلیف می‌کرد و هرگز خودسرانه دست به اقدامی نمی‌زد. برای همایشی که قرار بود درباره فداییان اسلام برگزار شود، از بنده هم خواسته شد تا مقاله‌ای را ارائه کنم. در میان موضوعات پیشنهاد شده، موضوع ارتباط فداییان اسلام با مراجع و به عبارت دیگر مشروعیت قیام فداییان اسلام، به نظرم جالب‌تر آمد و براساس آن مقاله‌ای حدوداً ۵۵ صفحه‌ای نوشتم؛ در این مقاله بر مبنای سخنرانی مرحوم آیت‌الله سیدنورالدین شیرازی - که بعد از شهادت مرحوم نواب صفوی و یارانش ایراد کرد- نوشتم ما برای اثبات یک مدعا دو راه پیش‌رو داریم، یکی برهان لِم یعنی از علت به معلول رسیدن و دیگری برهان اِن و از معلول به علت رسیدن و من چون همه سخنرانی و استدلال‌های مرحوم سیدنورالدین را به یاد ندارم، طبعاً از اقامه برهان لم معذورم، ولی از طریق برهان اِنّ می‌توانم مشروعیت و درستی اقدامات فداییان اسلام را اثبات کنم. به عنوان نمونه، روایات بی‌شماری در تمجید و تجلیل از مقام شهید و شهادت و ایستادگی در برابر ستم و ستمکاری وارد شده که نشانه تأیید این نوع اقدامات از سوی معصومین(ع) است. اگرچه خود آن بزرگواران بنا به مصالحی، به‌طور رسمی و علنی از برخی قیام‌ها و نهضت‌ها مثل قیام زید بن علی حمایت نکردند، ولی اظهار تأسف و تأثر امام معصوم(ع) از شهادت زید، نشانه محبوبیت او و قیامش نزد آن حضرت و تأیید ضمنی حرکت زید به شمار می‌آید. همچنان که وقتی مأمون نزد امام‌رضا(ع) مقایسه‌ای بین زید بن علی و زیدالنار برادر امام‌رضا(ع) کرد و این دو را همسان دانست، آن حضرت از این مقایسه ناراحت شد و فرمود: فرق زیادی بین این دو وجود دارد، زیدالنار فردی بی‌بند و بار و حرکتش با اهداف مادی و دنیوی بود، در حالی که زید بن علی به قصد قربت و در نهایت اخلاص قیام کرد و به شهادت رسید. در این مقاله به شبهاتی درباره بی‌ثمر بودن هر قیامی قبل از قیام حضرت مهدی(عج) شده است، جواب دادم.

مرحوم شهید نواب صفوی و یارانش در برخورد با فساد، در وهله اول تذکر و هشدار می‌دادند و اگر ترتیب اثر داده نمی‌شد و این عزیزان آن افراد را قابل اصلاح نمی‌دیدند، عملاً و با اقدام مسلحانه وارد می‌شدند و کار را تمام می‌کردند. شهید نواب صفوی براساس برنامه‌های اسلامی مبتنی بر جهاد و مبارزه مسلحانه، برای دفع عناصر ضددین وارد میدان می‌شد. آنطور که از خاطرات و نوشته‌ها برمی‌آید، او همواره در خط مرجعیت گام برمی‌داشت. مرحوم آیت‌الله سیدنورالدین شیرازی هم در ابتدای ارتباطش با مرحوم نواب صفوی و جمعیت فداییان اسلام، با اینها اتمام حجت کرد که اگر تحت امر مرجعیت باشند و از اقدامات خودسرانه دوری کنند، مورد تأیید و حمایت ایشان قرار می‌گیرند. شخص مرحوم نواب صفوی می‌گفت ما تحت امر مرجعیت عمل می‌کنیم. واقعاً هم همین‌گونه بود. اگرچه به دلایلی ارتباط مرحوم آیت‌الله بروجردی با اینها چندان خوب و گرم نبود، ولی برخی دیگر از مراجع با فداییان اسلام ارتباط داشتند و اقدامات مسلحانه جمعیت، با اذن و تأیید آنها صورت می‌گرفت. بنده معتقدم فداییان اسلام، نامی با مسما و برازنده این گروه از جوانان متدین و مذهبی بود، چون حقیقتاً برای اسلام وارد عرصه شده بودند و هرچه از دستشان برمی‌آمد از نصیحت، هشدار، تذکر و اقدامات بیانی مثل انتشار مقاله، کتاب و بیانیه تا اقدامات عملی و مسلحانه - که همگی در راه رضای خدا و اعتلای دین و ملت بود- برای از میان برداشتن عناصر فاسد و مفسد فروگذار نمی‌کردند. در دوره اول مجلس شورای اسلامی که در مجلس بودم، اعتبارنامه آقای معزی از علمای حوزه علمیه قم، با اعتراض شدید برخی از نمایندگان، به‌خصوص مرحوم آقای شجونی مواجه شد. این آقایان مدعی بودند که آقای معزی هنگام سخنرانی نواب صفوی در مدرسه فیضیه، به صورت آن بزرگوار سیلی زده و این کار را با پشت‌گرمی مرحوم آیت‌الله بروجردی که دلخوشی از اینها نداشت انجام داده است، اما آقای معزی انکار می‌کرد و زیر بار نمی‌رفت!...»

### ■ غرور کاذب، دکتر مصدق را به بن‌بست رساند

قضاوت راوی درباره عملکرد دکتر مصدق، کم و بیش شبیه به سایر علما و روحانیون است. آنان در آغاز نهضت ملی ایران و به لحاظ مواضع اصولی و همگرایانه مصدق به وی خوشبین بودند و از او حمایت می‌کردند. با گذشت زمان و همزمان با آشکارشدن گرایشات سکولار دکتر مصدق، از وی فاصله گرفتند و در روز سرنوشت، حمایت از وی را فرو نهادند:

«در همان دوره نوجوانی وقتی با دکتر مصدق و اقداماتش آشنا شدم، همانند اکثر مرحوم ایران حرکت و اقدامات وی را ملی و در جهت نجات مردم ایران می‌دانستم و طبعاً جزو علاقه‌مندان و طرفداران ایشان بودم. همانطور که اکثر قریب به اتفاق علما و روحانیون، به ویژه مرحوم آیت‌الله کاشانی از ایشان حمایت می‌کردند. دکتر مصدق در ادامه راه با بها دادن به توده‌ای‌ها، باعث شد علما کم‌کم از او فاصله بگیرند. او با غروری کاذب گمان می‌کرد، حمایت و پشتیبانی مردم از خود اوست. به همین جهت به هشدارها و نصایح مرحوم آیت‌الله کاشانی توجه نکرد و در نهایت هم با کودتا از میان برداشته شد. مردم هم که پیرو علما و مراجع بودند، در روز واقعه از مصدق حمایت نکردند تا وی دریابد بدون حضور و همراهی روحانیت هیچ حرکتی در ایران به ثمر نمی‌رسد. در ماه‌های منتهی به کودتا، رسانه‌های جمعی از جمله رادیو و روزنامه‌ها با حملاتی برنامه‌ریزی شده و با جسارت و هتاکی، درصدد برآمدند تا به شخصیت آیت‌الله کاشانی خدشه وارد کنند. این اقدامات اگرچه به شکست نهضت و جدایی و اختلاف سران نهضت انجامید، ولی از محبوبیت مرحوم کاشانی در بین توده‌های مردم نکاست. به خاطر دارم که یک روز برای رفتن به دانشگاه از خیابان پامنار رد شدم. در مقابل مسجدی که آن مرحوم در آنجا نماز می‌خواند، ازدحام زیادی بود و جمعیت فراوانی در رفت‌وآمد بودند. تعجب کردم. جلوتر رفتم و پرسیدم چه خبر است؟ گفتند امروز عید غدیر است و آقای کاشانی در مسجد جلوس کرده است و مردم به دیدارش می‌روند. من هم فرصت را غنیمت شمردم و رفتم تا آقا را برای اولین بار از نزدیک ملاقات کنم. به سوی ایشان رفتم و مصافحه کردم و به ایشان تبریک گفتم. مقابل ایشان یک روحانی نشسته بود. در فرصت مناسبی به شوخی به او گفتند آیا شما خر ما را سواری؟! او گفت آقا شما رئیس هستید.

اگرچه دکتر مصدق با حمایت و پشتیبانی روحانیت، به‌ویژه مرحوم آیت‌الله کاشانی روی کار آمد و با همراهی و همکاری یکدیگر توانستند نهضت نفت را به پیروزی برسانند، اما اختلافات شدید در اعتقادات، دیدگاه‌های سیاسی و اجتماعی باعث شد، تا مصدق از علما و روحانیون فاصله بگیرد. دکتر مصدق که تحصیلکرده و تربیت شده غرب بود و گرایش‌های لیبرالی و غربی داشت، نمی‌خواست در برنامه‌ها و سیاست‌هایش، دیدگاه‌های دینی و اسلامی قرار دهد و طبعاً با این نوع برنامه‌ها مخالف بود. طبق مطالعاتی که کردم، خانواده ایشان اهل حجاب نبودند و به اسلام آنطور که باید و شاید اعتقاد نداشتند. حضرت امام هم در یکی از سخنرانی‌هایشان در واکنش به تظاهراتی که جبهه ملی می‌خواست علیه لایحه قصاص برپا کند، فرمودند: مصدق هم مسلمان نبود. البته مقصود معظم له این نبود که مصدق مرتد شده یا شهادتین نگفته است، چه بسا اهل نماز هم بوده و بعضی از ظواهر را مراعات می‌کرد، بلکه مراد ایشان التزام عملی به اسلام ناب بود که افرادی مثل مصدق و دیگر اعضای جبهه ملی نداشتند و دین اسلام را در عرصه سیاست و اجتماع ناکارآمد می‌دانستند. و الا شاید دکتر مصدق و دوستانش در جبهه ملی، اهل ظواهر دینی بودند و به قول آقای جلال‌الدین فارسی، مصدق دبیرستان کمال را با وجوهات اموال خویش کمک هم کرده بود. با چنین روش و منشی که مصدق داشت، نمی‌توانست با روحانیون و علما کنار بیاید و کار کند. در مکاتبات دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی دیده می‌شد که مصدق قصد کنار گذاشتن علما را داشت و به مرحوم کاشانی هم توصیه می‌کرد که در امور کشور دخالت نکند و حتی از اظهارنظر و نصیحت و سفارش هم خودداری کند. نتیجه کناره‌گیری علما و جداشدن روحانیت از مصدق و عرصه سیاست را هم دیدیم که چیزی جز شکست نهضت و سرنگونی دولت دکتر مصدق نداشت. مرحوم آیت‌الله کاشانی با اینکه بی‌مهری و بی‌وفایی دکتر مصدق را دید، یک روز قبل از کودتا در نامه‌ای خطر کودتا و توطئه علیه مصدق و دولتش را گوشزد کرد، ولی او با اینکه طبق مستندات تاریخی از ماجرای توطئه کودتا خبر داشت، سستی و اهمال کرد و اقدام بازدارنده و مؤثری انجام نداد. شاید گمان می‌کرد هنوز هم مردم پشتیبان وی هستند و کودتاچیان نمی‌توانند کاری صورت دهند... .»

### ■ فرجام برخی از وابستگان به دکتر مصدق

در درون جبهه گسترده نهضت ملی ایران، افراد معدودی به دکتر محمد مصدق وفادار ماندند. آنان نیز به لحاظ تک‌روی و تندروی فرجامی نیک نیافتند. به واقع اتخاذ سیاست رهبری انفرادی نهضت و طرد تدریجی عناصر و جریانات دخیل در آن، موجب گشت که در روز کودتا، عده معدودی دغدغه بقا و سلامت او را داشته باشند:

«دکتر غلامحسین صدیقی وزیر کشور دولت مصدق، در دانشکده الهیات دانشگاه تهران جامعه‌شناسی و تاریخ فلسفه تدریس می‌کرد. بنده هم در مقطع کارشناسی و دکتری شاگردش بودم. ایشان درخصوص روز کودتا و تنهایی دکتر مصدق می‌گفت آن روز من در وزارت کشور بودم، وقتی شنیدم کودتاچیان خانه دکتر مصدق را محاصره کرده‌اند، تصمیم گرفتم به منزل ایشان بروم. دوستان گفتند خیابان‌ها پر از نیروهای ارتشی است و امکان رفتن وجود ندارد. گذشته از اینکه اگر بتوانی خودت را به خانه مصدق برسانی، احتمال تیراندازی و خطرات جانی و کشته‌شدن وجود دارد. گفتم من همه این چیزها را می‌دانم و به جان می‌خرم! ما نباید تنها دوستان روزهای خوش باشیم و موقع خطر فرار کنیم، من در روزهای خوب و خوش در کنار مصدق بودم، الان هم روز ناخوشی و بدحالی اوست و دلم می‌خواهد در کنارش باشم، حتی اگر این کار به کشتن من بینجامد، ظاهراً رفته بود و خودش را به دکتر مصدق رسانده بود... . مصدق بعد از سقوط و محاکمه‌اش در دادگاه رژیم پهلوی به سه سال زندان محکوم شد، اما دکتر فاطمی که وزیر خارجه‌اش به شمار می‌آمد به جهت انتشار روزنامه باختر و مطالبی که علیه رژیم چاپ کرده بود، به اعدام محکوم شد و وساطت برخی از علمای اصفهان و درخواست عفو ایشان هم راه به جایی نبرد. جالب است بدانید که مرحوم آیت‌الله پسندیده هم به دکتر فاطمی علاقه زیادی داشت. این نکته را از صحنه ملاقات ایشان با برادر دکتر فاطمی و ابراز احساساتی که صورت می‌گرفت و صفا و صمیمیتی که در ارتباط‌شان وجود داشت و از نزدیک شاهد بودم، دریافتم.

کریم پورشیرازی به سرنوشتی به مراتب بدتر دچار شد. او نیز به دلیل انتشار روزنامه شورش و مطالب تندش علیه رژیم مجازات شد. ما شنیدیم اشرف خواهر شاه، روی بدن او نفت ریخت و وی را آتش زد! اگر این قضیه راست باشد، می‌توان گفت نفرین مرحوم آیت‌الله سیدنورالدین شیرازی او را گرفته است، چون دوستان آن مرحوم نقل کردند وقتی به ایشان خبر دادند کریم پورشیرازی در سخنرانی‌اش به قرآن قسم خورد که آسید نورالدین انگلیسی است، آن بزرگوار به قدری ناراحت و عصبانی شد که نزدیک بود سکته کند! به همین جهت از جا بلند شد و داخل حوض حیاط رفت تا کمی خنک شود. بعد نفرین کرد و گفت خدا آتشت بزند... .»

> **در مکاتبات دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی دیده می‌شد که مصدق قصد کنار گذاشتن علما را داشت و به مرحوم کاشانی هم توصیه می‌کرد که در امور کشور دخالت نکند و حتی از اظهارنظر و نصیحت و سفارش هم خودداری کند. نتیجه کناره‌گیری علما و جداشدن روحانیت از مصدق و عرصه سیاست را هم دیدیم که چیزی جز شکست نهضت و سرنگونی برای دولت دکتر مصدق نداشت**

آیت‌الله دکتر احمد بهشتی

> **شخص شهید نواب صفوی می‌گفت: ما تحت امر مرجعیت عمل می‌کنیم. واقعاً هم همین‌گونه بود. اگرچه به دلایلی ارتباط مرحوم آیت‌الله بروجردی با اینها چندان خوب و گرم نبود، ولی برخی دیگر از مراجع با فداییان اسلام ارتباط داشتند و اقدامات مسلحانه جمعیت، با اذن و تأیید آنها صورت می‌گرفت. بنده معتقدم فداییان اسلام، نامی با مسما و برازنده این گروه از جوانان متدین بود**